

The influence of orientation towards the components of Western civilization in the face of the intellectuals of the Qajar period With the cultural background of Islamic Iran

(A case study by Fathali Akhundzadeh, Mirza Agakhan Kermani and Mirza Abdolrahim Talebov)

Saeeda Moeini Mehr ¹ | Hadi Vakili ² | Ali Nazimian Fard ³

¹. PhD student of History, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad Iran. E-mail: moeini11@gmail.com

². Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, Ferdowsi University. Iran. E-mail: vakili@ferdowsi.um.ac.ir

³. Associate Professor of the Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University. Iran. E-mail: nazemian@ferdowsi.um.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 17 Oct 2021

Received in revised

form: 18 Febr 2022

Accepted: 7 Mar 2022

Published online: 5 May 2022

Keywords:

Cultural background,
Iran,
Western civilization,
Fathali Akhundzadeh,
Mirza Agakhan Kermani,
Mirza Abdolrahim Talebov.

Facing Western new civilization had great influences on the intellectual and cultural developments of Iranian society, including the views and opinions of intellectuals of the Qajar period. Their negative or underestimating approaches towards the scientific and cultural background of Iran in the Islamic duration can be considered as one of the most important of these influences. The negation or weakening of cultural identity that is one of the consequences of this approach emphasizes the importance of addressing how the West influences this area. Using a descriptive and analytical method and citing written works left by intellectuals such as Akhundzadeh, Kermani, and Talibov this research intends to answer the question as: "How did the facing with the West have a negative effect on the viewpoints of the intellectuals of this period?" The findings of the present study indicate that the deviant view of intellectuals towards the West as well as their being influenced by some of its intellectual and cultural foundations such as modern science, Western Orientalists' opinions, and archaism has played the most important role in this regard.

Cite this article: Saeeda Moeini Mehr & Hadi Vakili & Ali Nazimian Fard, (2022). The influence of orientation towards the components of Western civilization in the face of the intellectuals of the Qajar period with the cultural background of Islamic Iran (A case study by Fathali Akhundzadeh, Mirza Agakhan Kermani and Mirza Abdolrahim Talebov) Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 16 No 30, Pages 451-471.

DOI: 10.22111/JHR.2021.38810.3160






© The Author(s). Moeini Mehr, Saeeda & Vakili, Hadi & Nazimian Fard, Ali

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: 10.22111/JHR.2021.38810.3160

تأثیر گرایش به مؤلفه‌های تمدن غرب در مواجهه روشنفکران دوره قاجار
با پیشینه‌ی فرهنگی ایران اسلامی
(مطالعه‌ی موردی آرا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طالبوف)

سعیده معینی مهر^۱  هادی وکیلی^۲  علی ناظمیان فرد^۳ 

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: moeini11@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، (نویسنده مسئول). رایانامه: vakili@ferdowsi.um.ac.ir
۳. دانشیار گروه تاریخ دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: nazemian@ferdowsi.um.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مواجهه با تمدن جدید غرب، تأثیرات به سزایی در تحولات فکری و فرهنگی جامعه ایران و نیز آرا و دیدگاه‌های روشنفکران دوره‌ی قاجار داشته‌است که رویکرد منفی یا کم‌انگاری روشنفکران این دوره نسبت به پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی را می‌توان از جمله مهم‌ترین این تأثیرات برشمرد. نفی و یا تضعیف هویت فرهنگی یکی از پیامدهای این رویکرد به‌شمار می‌آید و همین موضوع، اهمیت پرداختن به چگونگی تأثیرگذاری غرب در این زمینه را فزونی می‌بخشد. این نوشتار بر آن است تا با روش توصیفی و تحلیلی و با استناد به آثار مکتوب برجای مانده از روشنفکرانی هم‌چون آخوندزاده، کرمانی و طالبوف به این پرسش پاسخ دهد که مواجهه با غرب به چه شیوه‌ای توانسته است بر نوع نگاه روشنفکران این دوره تأثیری منفی نسبت به پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی داشته باشد. یافته‌های پژوهش حاضر بیانگر آن است که شناخت نادرست و ناقص روشنفکران نسبت به اصل تمدن غرب از سویی و تأثیرپذیری ایشان از برخی مبانی فکری و فرهنگی آن مانند علم جدید، آرا مستشرقین غربی و باستان‌گرایی از سویی دیگر، مهم‌ترین تأثیرات را در شکل دهی به نگرش منفی آنان داشته‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵	
واژه‌های کلیدی: پیشینه فرهنگی، ایران، تمدن غرب، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف.	

استناد: معینی، مهر سعیده، وکیلی، هادی، ناظمیان فرد، علی، (۱۴۰۱). تأثیر گرایش به مؤلفه‌های تمدن غرب در مواجهه روشنفکران دوره قاجار با پیشینه‌ی فرهنگی ایران اسلامی (مطالعه‌ی موردی آرا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طالبوف)، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۱، دوره ۱۶، شماره ۳۰، ص ۴۷۱-۴۵۱.

DOI. 10.22111/JHR.2021.38810.3160

مقدمه

دستاوردها و پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی از جمله میراث مکتوب علمی، فلسفی، سیاسی، ادبی، هنری... به همراه مفاخر و بزرگان علمی و فرهنگی آن بخشی مهم از هویت ملی و فرهنگی ایرانیان را به خود اختصاص داده است. لذا هویت بخشی، ایجاد خودآگاهی و تلاش در جهت شناساندن وجوه مختلف این پیشینه را می‌بایست از جمله وظایف روشنفکران ایرانی به‌ویژه روشنفکران دوره قاجار به‌شمار آورد؛ چرا که جامعه ایرانی در این دوره از تاریخ ایران اولین چالش‌ها در هویت بومی را در مواجهه با غرب تجربه می‌کرد. حال آنکه در این شرایط، نه تنها از سوی روشنفکران تلاشی برای بازشناسی دستاوردهای آن دوره صورت نگرفت، بلکه به‌نوعی غفلت، مخالفت و یا کم‌انگاری نسبت به دستاوردهای علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی در آثار روشنفکران این دوره پدید آمد. روشنفکرانی چون آخوندزاده، کرمانی و طالبوف که در تحولات فکری این دوره نقش مهمی را عهده‌دار بودند، با نگرشی منفی یا کم‌انگاری نسبت به این بخش از هویت فرهنگی و ملی ایرانیان تأثیر قابل‌توجهی در نفی یا کم‌رنگ‌تر شدن آن ایفا کردند. چرایی به‌وجودآمدن این نگرش منفی نسبت به هویت بومی در مواجهه با غرب از موضوعات مهمی است که بر اساس روش کتابخانه‌ای و با استناد به آثار مکتوب به‌جای مانده از روشنفکران دوره قاجار مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که نه تنها رویکرد انحرافی این روشنفکران از مبانی فکری و تمدنی غرب، بلکه تأثیرپذیری از برخی مؤلفه‌های این تمدن در سوق‌دهی این روشنفکران به‌سوی بی‌توجهی یا کم‌انگاری نسبت به پیشینه فرهنگی و علمی ایران دوره اسلامی نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا نموده است. باستان‌گرایی، نفی میراث علمی قدیم در مقابل علم جدید و در نهایت تأثیرپذیری از آرا مستشرقین از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذاری غرب بر شیوه‌ی تفکر روشنفکران این دوره به پیشینه فرهنگی ایران دوره اسلامی به‌شمار می‌آیند.

در ارتباط با پیشینه پژوهش نوشتار حاضر تاکنون پژوهشی مستقل صورت نگرفته است. با این حال از برخی آثار می‌توان نام برد که تنها بخشی از مسئله را مورد توجه قرار داده‌اند. از آن میان می‌توان به کتاب "تجدد و دین زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران" اشاره کرد که در برخی مباحث آن به بررسی کلی تأثیر تجدد بر دیدگاه روشنفکران نسبت به هویت و پیشینه فرهنگی ایران اسلامی

پرداخته‌است. کتاب "پیدایش ناسیونالیسم ایرانی و باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران" نیز تنها به بررسی گرایش‌های باستان‌گرایانه روشنفکران دوره قاجار پرداخته و عوامل مؤثر بر این گرایش را مورد ارزیابی قرار داده‌است. اما از میان مقالاتی که تا حدودی در راستای موضوع این پژوهش است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد؛ مقاله «تاریخ‌نویسی باستان‌گرا و ناسیونالیستی در ایران عصر قاجار»؛ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تأکید بر تاریخ و فرهنگ ایران باستان با هدف احیای استقلال فرهنگی و ملی در ایران عصر قاجار به دیدگاه مسلط بسیاری از مورخان و روشنفکران در دوره قاجار بدل شده بود. مقاله "واکنش روشنفکران ایرانی در مواجهه با فرهنگ غربی"؛ یافته‌های این پژوهش نیز بر دسته‌بندی روشنفکران در مواجهه آنان با غرب و تأثیرات این مواجهه تأکید داشته‌است. مقاله "شالوده‌شکنی گفتمان موج روشن‌فکری در ایران"؛ از دیگر مقالاتی است که با محوریت بر روشنفکران دوره قاجار به موضوع مواجهه آنان با غرب پرداخته و تقابل با سنت و اسلام را از پیامدهای این مواجهه دانسته است. نتایج و یافته‌های مقاله‌ای دیگر با عنوان "دوره اول هویت یابی ایرانی"؛ نیز تنها از منظری کلی نشان می‌دهد که مواجهه با غرب در به چالش کشیدن هویت ایرانی نقش مؤثری داشته‌است. باید گفت که تمرکز تمامی آثار ذکر شده مبتنی بر گرایش‌های باستان‌گرایانه و یا غرب‌گرایانه‌ی روشنفکران بوده و بررسی نگرش و علل مؤثر بر رویکرد منفی روشنفکران دوره‌ی قاجار یا مورد توجه آن‌ها قرار نداشته و یا بخشی جزئی و حاشیه‌ای از این آثار را به خود اختصاص داده‌است. اما از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش حاضر روشن ساختن مصادیق مختلف رویکرد منفی روشنفکران دوره قاجار و بررسی گونه‌های مختلف تأثیرگذاری غرب بر این رویکرد می‌باشد. موضوعی که تاکنون در پژوهش‌های یاد شده بدان پرداخته نشده است.

نگرش غالب روشنفکران دوره قاجار به پیشینه علمی ایران دوره اسلامی

پیشینه‌ی علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام – صرف‌نظر از دوره‌های ظهور و افول متعددی که تا دوره‌ی معاصر پشت‌سر گذاشته‌است – همواره از غنا و گستردگی فراوانی برخوردار بوده، تا جایی که برهه‌هایی از تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی تحت‌عنوان «عصر زرین فرهنگ ایران» نام گرفته‌است. (فرای، ۱۳۸۸: ۲) آمیخته شدن دو فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی را باید از مهم‌ترین مشخصه‌های

این پیشینه برشمرد؛ چرا که منجر به پدید آمدن تمدن و فرهنگی جدید گردید که از هر دو عنصر ایرانی و اسلامیت بهره گرفته است. به موازات هویت اسلامی که نقش مهمی در ایجاد، گسترش و تقویت پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی ایفا نمود، عنصر ایرانی نیز به‌ویژه در حوزه علم و فرهنگ، تأثیرات به‌سزایی در شکل‌گیری این پیشینه داشته است، چنان که حضور بسیاری از ادیبان، فلاسفه، مورخان و فقیهان ایرانی در این تمدن، خود، بیانگر این حقیقت است. (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۴۵)

در واقع هنگامی که مرزهای نژادی و فرقه‌ای پس از حضور اسلام در ایران از میان رفت اعقاب فاتحان عرب و اتباع ایرانی - زرتشتی نیز در ساختاری که پدید آوردند در بسیاری از موارد فرهنگی خود سهیم شده و تمدن اسلامی به‌ویژه در قرون نخستین اسلامی آمیزه‌ی خوبی از جنبه‌های اسلامی و زرتشتی گردید. (گرشاسپ چوکسی، ۱۳۸۱: ۱۷۷) از همین رو می‌توان گفت ترکیب و آمیختگی دو عنصر ایرانی و اسلامیت از عوامل مؤثری بود که سبب جاودانگی تمدن اسلامی - ایرانی گردید. (همان : ۱۷۷) اما باوجود اهمیت و جایگاه مهم، این پیشینه‌ی علمی و فرهنگی در دوران قاجار با رویکرد منفی بیش‌تر روشنفکران این دوره مواجه گردید. به‌گونه‌ای که می‌توان نگرش آنان را در این زمینه به دو گروه رویکرد منفی و یا کم‌انگار تقسیم نمود.

در رویکرد منفی‌انگارانه بسیاری از دستاوردهای علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام از سوی این روشنفکران مورد انکار قرار گرفته و باوجود آگاهی و شناخت آنان از برخی وجوه علمی و فرهنگی، نه تنها اعتبار و ارزشی برای آن قائل نبوده، بلکه میراث این دوره از تاریخ ایران را نیز عاملی در جهت عقب‌ماندگی و انحطاط ایرانیان می‌دانستند. برای نمونه آخوندزاده از جمله مهم‌ترین روشنفکران منفی‌نگر دوره‌ی قاجار معتقد بود که هیچ‌گونه آثار مکتوب علمی یعنی آثاری که مشتمل بر علوم نفیسه باشد از گذشته برجای مانده و بیش‌تر آثار علمی برجای مانده از ایران پس از اسلام در مقایسه با آثار علمی غرب از جمله علمی همچون پزشکی، فلسفه، حساب، نجوم، شیمی، علوم طبیعی نه تنها از ارزش و اعتباری برخوردار نیست، بلکه این میراث علمی را دلیلی بر «جهالت و خفت عقل ایرانیان» از نگاه اروپاییان می‌دانست. (آخوند زاده، ۱۳۵۷: ۱۶۲)

میرزا آقاخان کرمانی از دیگر روشنفکران مهم دوره قاجار بود که تحت‌تأثیر فضای فکری زمانه و در اولین دوره از حیات فکری خود نگاه مثبتی به برخی از وجوه علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام از جمله میراث ادبی، فقهی، فلسفی داشت. نگارش آثار متعدد در حوزه‌های یاد شده بر مبنای اصول و مبانی که میراث فکری و علمی ایران پس از اسلام شکل گرفته بود، نشان از دیدگاه مثبت او به این بخش از پیشینه علمی ایران پس از اسلام داشت. اما در دومین دوره از حیات فکری خود و تحت‌تأثیر مواجهه با غرب، کلیت میراث این دوره را فاقد اعتبار دانست. تا جایی که به این نتیجه رسید که ایرانیان در این دوره از تاریخ ایران هیچ سرمایه و یا دستاوردی نداشته‌اند که آنان را شایسته «غرور و افتخار» گرداند. (کرمانی، بی‌تا: ۱۱۲) کرمانی در این چرخش فکری حتی ترقی علمی ایرانیان در این دوره را معکوس خوانده و معتقد بود که هیچ دستاورد و اثر مکتوب علمی در حوزه‌های مختلف سیاسی، پزشکی که مفید به حال ملت ایران باشد، از گذشته به‌جای نمانده و هر آنچه هست یا به زبان عربی است یا اعتباری برای آن نمی‌توان قائل شد. (کرمانی، بی‌تا: ۱۵۷)

این در حالی بود که در رویکرد کم‌انگار یا بی‌اعتنا اگر چه در بیش‌تر مواقع نگاه منفی به این پیشینه وجود نداشت، اما بی‌اعتنایی یا کم‌انگاری نسبت به میراث علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام در بیش‌تر آثار روشنفکران دوره قاجار به نگرشی تقریباً عمومی در میان آنان تبدیل شده بود. عدم توصیف و یا ذکر از وجوه مختلف علمی و فرهنگی و مهم‌تر از آن نقد و بازبینی نسبت به دستاوردهای مختلف فکری، ادبی و مفاخر و بزرگان این دوره از تاریخ ایران، از جمله مصادیق این بی‌اعتنایی یا کم‌انگاری به‌شمار می‌آید. این در حالی بود که بخش عمده‌ای از آثار این روشنفکران به موضوعات مختلف اجتماعی و سیاسی تحت‌تأثیر آشنایی با غرب جدید از جمله تأکید بر آزادی، قانون، وطن، تربیت و تعلیم نوین، علوم و فنون جدید اختصاص یافته بود. (وحید، ۱۳۸۷: ۳۰۲) روشنفکرانی چون میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی را می‌توان از مهم‌ترین روشنفکران این نوع رویکرد به‌شمار آورد. در ادامه‌ی این نوشتار و در بررسی نقش و تأثیر مواجهه با غرب بر عدم رویکرد مثبت روشنفکران دوره قاجار به پیشینه‌ی علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام مصادیق بیشتری از هر دو رویکرد ارائه خواهد گردید.

مهم‌ترین تأثیرات غرب بر رویکرد منفی روشنفکران دوره قاجار

عوامل متعددی را می‌توان در تأثیرگذاری بر نگرش منفی روشنفکران دوره قاجار نسبت به پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی برشمرد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند:

۱ - شیفتگی به غرب و نفی هویت ایرانی و پیشینه فرهنگی مرتبط با آن

در دوره‌ی جدید مسئله‌ی هویت و مسئله‌ی تجدد ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشت. به عبارتی نوع رویکرد و مواجهه روشنفکران با تجدد تعیین می‌کرد که آنان چه پاسخی به مسئله هویت می‌دهند. اگر چه مواضع مختلفی در مواجهه با غرب از سوی جریان‌های گوناگون فکری قابل مشاهده است، اما بحران عقب‌ماندگی ایران در دوره‌ی قاجار سبب شد تا بیش‌تر روشنفکران این دوره در مواجهه با مظاهر تمدن جدید، احساس حقارت و ناتوانی کردند و تنها راه نجات را در پیروی بی‌چون و چرا از غرب دانستند. (حائری، ۱۳۹۴: ۲۸۰) در این نوع مواجهه، تقلید و اقتباس نه آگاهانه و از روی تشخیص، بلکه لجام گسیخته و کورکورانه بود و در همه‌ی زمینه‌ها مورد توجه قرار گرفت. آشنایی با دستاوردهای شگرف غرب و عدم شناخت عمیق از اصول و مبانی شکل گرفته آن، منجر به انحراف روشنفکران از اصل فرهنگ و تمدن غرب از سویی و اعتقاد به اخذ تمام و کمال تمدن غرب بدون دخل و تصرف ایرانی از سوی دیگر گردید. به طوری که آخوندزاده تقلید از غرب را در همه‌ی موارد به شاه ایران توصیه و از غرب به‌عنوان "بزرگ ایرانیان" یاد کرده‌است و می‌نویسد: «بر شما لازم است که بزرگ خود یعنی غرب را بشناسید... همیشه به امر و نهی مطیع باشید و رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید.» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۱۱) میرزا ملکم خان نیز به نقل از آدمیت نخستین روشنفکر دوره قاجار است که آشکارا «اخذ تمدن غرب را بدون دخل و تصرف ایرانی» توصیه می‌کرد. (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۱۴) این علاقه و شیفتگی به‌گونه‌ای بود که میرزا ملکم تهاجمات امپریالیستی غرب را حرکتی مفید به حال پیشرفت کشور دانسته و به‌جای لفظ تهاجم از «جوشش قدرت فرنگستان» سخن می‌گفت. (اصیل، ۱۳۷۶: ۷۱) طالبوف نیز با وجود دیدگاه مثبتش در خصوص هویت ایرانی تجاوزات نظامی غرب را نیاز طبیعی بشر دانسته و به نتایج خوش یمن آن در ایجاد ملت‌های جدید امیدوار بود. (طالبوف، ۱۳۶۲: ۶۶) این نوع مواجهه با غرب سبب می‌شد تا این جریان فکری بر دو پایه تحقیر فرهنگ خودی و

تعظیم فرهنگ بیگانه استوار باشد. چراکه از نگاه آنان تنها یک نوع تمدن و فرهنگ در جهان اصالت داشت و آن تمدن جدید غرب بود. از مهم‌ترین پیامدهای این نگاه انحرافی به تمدن جدید را می‌توان نفی کامل خود موجود و پذیرش کامل تجدد برشمرد. در واقع در این نگاه هر آن‌چه که با هویت ایرانی نسبتی داشت از جمله سنت و مذهب، به‌عنوان مانع اصلی پیشرفت تلقی می‌شد و دستاوردهای علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام نیز به‌عنوان بخش مهمی از هویت ایرانی مورد بی‌اعتنایی یا مخالفت این روشنفکران قرار می‌گرفت.

۲ - گرایش به علم جدید و نفی پیشینه علمی قدیم

در دوره‌ی جدید به‌ویژه از قرن نوزدهم میلادی به‌بعد و در پی پیشرفت‌های وسیعی که در معرفت بشر به طبیعت حاصل شد، علم به‌معنای جدید آن شکل گرفت. به‌شکلی که در این قرن شاهد پایان فلسفه طبیعی و ابداع علم جدید هستیم. (Schaffer: ۱۹۸۶: ۴۱۳) این علم که بر تجربه، مشاهده، آزمایش و نظریه‌پردازی استوار بود، هر آن‌چه را که خارج از دسترسش بود، از دایره علم خارج ساخته و نگرش غایی به جهان را به کلی طرد می‌کرد. (هلزی هال، ۱۳۹۱: ۲۴۳) بر این مبنا نیز معنای علم، دستخوش تغییراتی شد تا آن‌جا که بسیاری از مورخان علم، به تفاوت ماهوی علم جدید با علم قدیم قائل شده و علم جدید را تنها راه وصول انسان به حقیقت دانستند. برای نمونه راجرتریگ، تنها این نوع از علم را که روش‌های قابل اعتمادی برای کسب دانش فراهم می‌آورد، عقلانی می‌دانست. (۶ Trigg: ۱۹۹۳) در واقع علم جدید قضایایی را که از طریق حواس قابل درک نبودند، فاقد معنا دانسته و بسیاری از احکام و قضایای فلسفی و همه‌ی امور متافیزیکی، اخلاقی و الهیاتی را نه صادق و نه کاذب، بلکه شبه قضیه‌ای که تهی از هرگونه دلالت معرفت‌بخشانه است، توصیف می‌کند. (باربور، ۱۳۶۲: ۲۷۹) این گونه بود که به‌تدریج بسیاری از علوم قدیم از جمله علوم‌ی که متأثر از ادیانی چون اسلام بود و در زمره علوم دینی جای می‌گرفت به‌دلیل عدم انطباق برخی از مبانی آن با مبانی علم جدید، اعتبارشان به میزان زیادی از میان رفت.

هم زمان با شروع دوره‌ی قاجار ترجمه‌ی برخی از آثار نظری و فلسفی اروپایی به زبان فارسی روی داد که اگرچه با ضعف و نارسایی بسیار همراه بود و مخاطبان محدودی داشت، اما یکی از

زمینه‌های اصلی رواج عقل محوری و تجربه‌گرایی در ایران به‌شمار می‌آید. (ادیب زاده، ۱۳۹۲: ۹۹) به‌طوری که علم‌گرایی به‌تدریج به یکی از شاخص‌های کلیدی روشنفکران در ایران دوره قاجار تبدیل شده و بیش‌تر آنان تحت‌تأثیر گفتمان تجددخواهی، علم جدید را تنها نوع دانش بشری و پیشرفت اجتماعی در جامعه دانسته و آن را در مقابل علم قدیم از جمله علوم دینی قرار دادند. در واقع بیش‌تر روشنفکران متقاعد شده بودند که تنها با دانش علمی جدید می‌توان جامعه ایرانی را از عقب‌ماندگی نجات داد. از همین رو خود را پیام‌آوران جدید عقل، علم و به‌ویژه فلسفه ضد متافیزیکی قرون هیجدهم و نوزدهم اروپا معرفی می‌کردند. (Bayat Philip: 1981:4-5)

براین مبنا اخلاق، متافیزیک، عرفان، منطق، فقه، اصول، بلاغت و بسیاری دیگر از میراث علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام که در زمره‌ی علوم اسلامی قرار می‌گرفت یا متأثر از آن بود و یا غیرعلمی به‌شمار می‌آمد. درحالی که پیش از دوران جدید به همه‌ی دانستنی‌ها، صرف‌نظر از نوع آن‌ها علم اطلاق می‌شد. (سروش، ۱۳۵۷: ۱۲) آخوندزاده از جمله مهم‌ترین روشنفکرانی است که به معنایی مبداء و سرچشمه طرز تفکری شد که به پیدایی نوعی فلسفه تحصلی سطحی و علم‌گرایی مبتذل منجر گردید. به‌طوری که می‌توان او را نماینده‌ی تفکر فلسفی و علمی نیمه‌ی قرن نوزدهم در ایران دوره‌ی قاجار به‌شمار آورد. (مجتهدی، ۱۳۷۹: ۱۸۴) او در این تجددخواهی و علم‌گرایی صراحت داشت و به سختی به فرهنگ و اعتقادات دینی مردم و از جمله به میراث علمی و فرهنگی منبعث از آن می‌تاخت. (همان، ۱۸۴) آخوندزاده علم و دین را در تناقض با یکدیگر می‌دانست و در این باره معتقد بود که این دو هیچ‌گاه با یکدیگر قابل جمع شدن نیستند. به این مفهوم که اگر انسانی دین داشته باشد، نمی‌تواند عالم و حکیم شود و اگر از علم و دانش نیز بهره‌مند باشد، دیندار نخواهد بود. از همین رو نتیجه می‌گیرد که هر کس خواهان دین و ایمان است، نباید به‌دنبال دانش بگردد. (آخوندزاده، ۱۳۹۵: ۱۹۷) بر همین اساس او بسیاری از میراث علمی ایران پس از اسلام از جمله علوم اسلامی همچون علم تفسیر، حدیث، کلام و مانند آن را به‌دلیل عدم انطباق با قوانین علم جدید، نه جزو علوم بلکه جزو «امور اعتقادی» به‌شمار می‌آورد. (آخوند زاده، ۱۳۷۵: ۲۹۲) در نتیجه هر آن‌چه از آثار و تصنیفات که از ایران دوره‌ی اسلامی برجای مانده بود «دلیلی بر جهالت ملت ایران» و «گواه خفت عقل ایرانیان در نظراهل اروپا»

می‌دانست و معتقد بود ایرانیان «هیچ‌گاه کتب عالی مضمون و رفیع‌القدر و مشتمل بر علوم نفیسه» در این دوره نداشته‌اند. (همان، ۱۶۲) برای همین آثار برجای مانده از عرفایی چون ملای رومی، شیخ محمود شبستری و عبدالرحمان جامی و سایر عرفای مسلمان را به‌دلیل عدم انطباق با قوانین علوم جدید، بی‌فایده خوانده و میراث مکتوب عرفانی هم‌چون آثار مولوی را نیز بر همین مبنا نفی و انکار می‌نمود. (همان، ۲۴)

میرزاآقاخان کرمانی نیز بر همین مبنا به نفی برخی از میراث علمی در ایران اسلامی و بی‌ثمر دانستن آن در مقایسه با میراث علمی غرب پرداخت. او اگر چه معتقد بود که بیش از هزاران جلد کتاب از سوی ایرانیان در این دوره به نگارش درآمده‌است، اما تمامی این میراث علمی را در مقایسه با «کوچک‌ترین کتابی که در علم فیزیک توسط یک طفل اروپایی نگاشته شده»، فاقد ارزش و اعتبار می‌دانست. (کرمانی، بی‌تا: ۱۶۰) در حقیقت دیدگاه مادی‌گرایانه کرمانی و عدم انطباق بخش مهمی از میراث علمی ایران دوره‌ی اسلامی با علم جدید، عامل مؤثری در بی‌اعتباری این میراث از دیدگاه وی بود. تا جایی که به اعتقاد وی در برخی از میراث علمی برجای مانده از ایران دوره‌ی اسلامی هم‌چون علم فقه، فلسفه و عرفان حتی ده کلمه نمی‌توان پیدا کرد که به حال مردم ایران مفید بوده و ثمره‌ای برای آن‌ها داشته باشد. (کرمانی، بی‌تا: ۱۱۹) اما گرایش به علم جدید و بی‌اعتنایی به میراث علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام را بیش از همه می‌توان در آثار «میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی» مشاهده کرد. در واقع اگر چه طالبوف، اساس اصلاح یک ملت را بر بنیان علم و ثروت می‌دانست، (طالبوف، ۱۳۱۹: ۱۴۹) اما در آثارش تنها به علوم به‌معنای مدرن آن اعتقاد داشت و بر ترویج آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین راهکارها در درمان بحران عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی تأکید می‌ورزید. مدینه فاضله‌ای را که طالبوف در ذهنش می‌پروراند تنها زاینده‌ی دانش و فن تجربی غرب بود. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۸۹-۸۸) به همین دلیل دیدگاه او نسبت به علم، تحت‌تأثیر مبانی شکل گرفته در غرب، ابزاری و فایده‌گرایانه بود و تنها علم جدید را ابزار پیشرفت به‌شمار می‌آورد و معتقد بود: «همه کارهای عالم و کشفیات علما وقتی معنی دارد که در او تجارته‌ی متصور باشد یعنی به عالم تمدن یا سهولت معیشت فایده‌ای که با او بتوان مبادله نمود به عمل آید وگرنه به هر شکوه و آواز که باشد او را لغو و یا زحمت بی‌ثمر باید شمرد.» (طالبوف، ۱۳۱۹:

۱۴۹) بر همین اساس بود که میراث علمی گذشته را با علوم جدید مقایسه کرده و علم تجربی را در مقابل آن‌ها ستایش و از این‌که معرفت‌های غیرتجربی در میان ایرانیان شیوع داشت، اظهار تأسف کرده و می‌نویسد: «در ایران از هر کس درباره ملکوت و لاهوت و جبروت بررسی اطلاعات مفصل دارد؛ اگر از معراج بررسی هیچ عوامی نیست که در آن مساله، اجتهادی نداشته باشد، اما هرگز نوشته‌ای یا سخنی از علم زراعت و علم اصلاح زمین و این‌گونه علوم نیست چه رسد به علم اکونومی» (طالبوف، ۱۳۱۹: ۵۱) این نوع نگاه به علم عامل مؤثری بود تا بسیاری از دستاوردهای فکری ایرانیان به دلیل عدم انطباق آن‌ها با مبانی علم جدید اعتبار خود را نزد او از دست بدهد. وی بر این باور بود که تمامی آن‌چه از میراث علمی گذشته باقی مانده از اعتبار و اهمیت خارج شده و می‌بایست آن‌ها را در زمره‌ی افسانه به‌شمار آورد. از همین رو تأکید داشت که امروزه همگی محتاج و وابسته‌ی علمی هستیم که در غرب رایج است و بر همین اساس نیز می‌بایست در زمینه‌ی علم و دانش تنها از غرب تقلید کرد. (طالبوف، ۱۳۱۹: ۱۳۳-۱۳۵) همین تأکید بر علم جدید سبب شد تا در آثارش با بی‌اعتنایی و نادیده گرفتن میراث علمی گذشته تنها به توصیف و ترویج علوم جدید در غرب و تمجید از دانشمندان و مفاخر علمی آن بپردازد. این بی‌اعتنایی به‌گونه‌ای بود که برای مثال در توصیف تاریخچه علم ستاره‌شناسی تنها به دانشمندان غربی و دستاوردهای آنان در این حوزه پرداخته، بدون آن‌که اشاره‌ای به دستاوردهای متعدد ایرانیان مسلمان در این زمینه داشته باشد. (طالبوف، ۱۳۱۹: ۱۹۷) و (طالبوف، ۱۳۱۲: ۳)

این‌گونه بود که روشنفکران علوم جدید را چه در زمینه‌ی پیشرو بودن و چه منظر عینی بودن، تنها شکل واقعی دانش بشری و تنها منبع معتبر برای تعقل و داوری آدمی به‌شمار آورده و آن را در تقابل با علوم قدیمی می‌دیدند. (میرسپاسی، ۱۳۸۵: ۱۴) البته باید توجه داشت که عقب‌ماندگی ایران در دوره‌ی قاجار و بیش‌تر از همه عقب‌ماندگی علمی- فرهنگی‌اش، عامل تعیین‌کننده‌ی در گرایش بیش‌تر روشنفکران این دوره به علوم و فنون جدید غرب و بی‌اعتنایی یا مخالفت با میراث علمی و فرهنگی گذشته بود. وضعیت علوم در این دوره را می‌توان از گزارشی که ادوارد پولاک در این‌باره ارائه داده به روشنی مشاهده نمود: «ایرانی‌ها بسیار کم به علوم دقیقه می‌پردازند، از جغرافیا اطلاعاتی فوق‌العاده سطحی دارند، به تعالیم بطلمیوسی پای‌بند هستند و هنوز زمین را مسطح می‌پندارند و از

تحولاتی که در زمینه‌ی علوم به وجود آمده، بی‌اطلاع می‌باشند.» (پولاک، ۱۳۶۱: ۹۸ - ۲۰۰) در واقع مشاهده‌ی عقب‌ماندگی‌های انباشته شده و بحران ناکارآمدی دوره‌ی قاجار در بسیاری از حوزه‌ها به‌ویژه حوزه‌ی علم و فرهنگ و مقایسه‌ی آن با پیشرفت‌های تمدنی غرب سبب شد تا برخی از روشنفکران با تعمیم این شرایط به‌تمامی دوران ایران پس از اسلام، مقایسه نادرستی از پیشینه علمی و فرهنگی ایران دوره‌ی اسلامی داشته باشند. به بیانی دیگر، بخشی از رویکرد منفی روشنفکرانی چون کرمانی و آخوندزاده و یا بی‌اعتنایی و کم‌انگاری روشنفکرانی چون طالبوف را نه تنها به دلیل گسستی باید دانست که طی چهار قرن پیش از آن در حوزه علوم و فنون در ایران به وجود آمده بود، بلکه ناکارآمدی جامعه‌ی قاجار در حوزه‌ی علم و فرهنگ را نیز از دیگر دلایل آن می‌توان به‌شمار آورد. چنان‌چه آقاخان کرمانی به دلیل عدم کارایی برخی از دستاوردهای علمی ایران دوره‌ی اسلامی در قیاس با علم جدید غرب، تمامی این میراث را فاقد اعتبار می‌دانست و می‌نویسد که: «این علوم نه اسباب شوکت ملت نه باعث قوت دولت نه مایه ثروت رعیت نه علت ازدیاد تجارت... ملت ایران می‌شود.» (کرمانی، بی‌تا: ۱۱۹) با این حال و با وجود مواردی که بیان شد، رویکرد روشنفکران به علم جدید را نیز در این دوره باید نارسا و ناقص دانست؛ چرا که تعیین حدود و ثغور و شناخت محدودیت‌های علم جدید که امری فلسفی بود و باید توسط این گروه از روشنفکران صورت می‌پذیرفت، مورد غفلت ایشان واقع گردید.

باستان‌گرایی و نفی تاریخ و فرهنگ ایران دوره‌ی اسلامی

باستان‌گرایی (Archaisim) را می‌توان یکی دیگر از علل مؤثر بر رویکرد منفی برخی از روشنفکران دوره قاجار به پیشینه علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام به‌شمار آورد. چرا که این گرایش با برتری بخشی به این دوره از تاریخ ایران، ایران باستان را در اوج عظمت و درخشش و ایران دوره‌ی اسلامی را به‌عنوان دوره‌ای منحط و عقب مانده توصیف می‌کرد. (زرشناس، ۱۳۷۳: ۸۹) در حقیقت باستان‌گرایی در پی آن بود تا با احیا و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایرانی بازتولید کرده و بر پایه سنت‌های کهن بنا نهد. (اکبری، ۱۳۵۷: ۱۸۸) باستان‌گرایان در نگاه به هویت ایرانی، بازگشت به عظمت فرهنگی قبل از یورش اعراب را سر لوحه خود قرار می‌دادند. از دیدگاه باستان‌گرایان افراطی، سیزده قرن ایران پس از اسلام وجود

چندانی نداشت و ایران برای آنان تنها در یک امپراطوری عظیمی خلاصه می‌شد که سرآمد قدرت و تمدن عصر خود در ایران باستان بود. (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۷۳) بر همین مبنا نیز دستاوردهای با ارزش و بزرگ اجتماعی و فرهنگی این دوره به کندی و قاطعانه کم‌رنگ و یا از سوی ایشان انکار می‌گردید. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۳۲)

ضدیت با اسلام به‌عنوان عنصری پایدار و مؤثر در هویت ایرانی نقش به‌سزایی در نگاه افراط‌گرایانه به ایران باستان داشت. در واقع تلاش باستان‌گرایان بر ضدیت با فرهنگی بود که غیر «دیگری» تلقی می‌شد. آنان به‌دنبال هویت «اصیل» قومی بودند که از آن با نام «سنت‌های فرهنگی بومی» یاد می‌کردند که آلوده به‌غیر نشده باشد. (۱۴: ۱۹۹۴: Williams, Chrisma) برای همین بود که تلاش داشتند تا میراث ایران باستان را احیا کنند. در این دیدگاه، اسلام "غیر" و "دیگری" به‌شمار می‌رفت و هویت اصیل قومی ایرانی را با چالش مواجه ساخته بود. و ایشان هرآنچه نسبیتی با اسلام داشت در طرح هویت باستان‌گرایانه‌شان، به‌عنوان مسئله‌ای منفی تلقی می‌نمودند. از همین منظر اوج شکوفایی تمدن ایران اسلامی، دوره‌ی ظلمانی و انحطاط در بیش‌تر آثار ایشان معرفی گردید. (کچویان، ۱۳۸۴: ۸۷) به‌اعتقاد باستان‌گرایانی چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی، عظمت فرهنگ ایرانی اقتضاء می‌کرد که با تمدن‌های پست‌تر آمیخته نگردد. (کاتم، ۱۳۸۵: ۵۲) چنان‌که آخوندزاده همواره عرب‌ها را دشمنان علم و هنر توصیف کرده و ورود اعراب و اسلام به ایران را عامل اصلی از بین رفتن تمدن، علم و هنر ایرانیان و نیز قوانین عدالت پادشاهان باستانی می‌دانست. (آخوند زاده، ۱۳۵۳: ۱۷۹) او تمامی دوران ایران پس از اسلام را به‌دلیل حضور عرب‌ها و اسلام سرشار از بدبختی و فلاکت که هیچ دستاوردی برای ایرانیان نداشته، توصیف کرده که به‌دلیل رواج «رسوم نیمه» و دین اسلام موجبات بدبختی ایرانیان را به وجود آوردند. (همان، ۱۷۹) در حقیقت از نظر آخوندزاده، ورود اعراب به ایران و رواج دین آنان، که منجر به پایان یافتن دوره ایران باستان و آغاز تاریخ جدید ایران اسلامی بود، جز عقاید پوچ و بی‌فایده، ثمر دیگری برای ایرانیان نداشت. و بدین صورت او بدون توجه به دستاوردهای علمی و فرهنگی گسترده‌ای که در اثر حضور اسلام در ایران روی داده بود، مهم‌ترین نتایج حضور

اعراب و اسلام در ایران را ویرانی تمدن ایران باستان و سعادت ایرانیان و رواج عقاید پوچ و انحطاط اخلاقی و معنوی ایرانیان معرفی می‌کرد. (همان، ۳۱-۲۷)

میرزا آقاخان کرمانی از دیگر نمایندگان مهم باستان‌گرایی در دوره‌ی قاجار است که در آثار مختلفش با شور و شوق تمام ایران باستان و هرآنچه را متعلق بدان بود، ستایش می‌نمود و در مقابل، ایران پس از اسلام را سرشار از عقب‌ماندگی توصیف می‌کرد. (تحویلی، ۱۳۳۷: ۴۳) وی در کتاب «سه مکتوب» خود الگوی ضد اسلامیش را به طور کامل ارائه و در آن توضیح می‌دهد که تمامی این عدم پیشرفت ناشی از حضور اسلام در ایران بوده‌است. (۱۳۱: ۲۰۱۳: Abdollahi Matanaq) او دین زرتشت را به‌عنوان پایه و اساس هویت ایرانی در مقابل اسلام معرفی و گرایش به آن را راهکاری مهم در احیا افتخارات ایران پیش از اسلام برمی‌شمارد. (۱۹۷۴: ۴۸) Bayat) کرمانی «بیابان‌های بی‌زراعت، شهرهای خالی از سکنه و فقر ایران از علم و حکمت و ثروت» را نتیجه حضور اعراب و رواج اسلام در ایران قلمداد می‌کرد. (کرمانی، {بیتا} ۱۴۶) تاثیر‌گرایی‌های باستان‌گرایانه او را در رویکرد منفی‌اش به پیشینه‌ی فرهنگی ایران پس از اسلام در این نقل او به روشنی می‌توان مشاهده کرد: «ای ایران کو آن سعادت و شوکت تو که در عهد کیومرث و گشتاسپ و انوشیروان و خسرو پرویز داشتی یک مشت عرب وحشی، گرسنه، بی‌سر و پا آمدند و یک‌هزار و دویست و هشتاد سال است که تو را بدبخت کرده‌اند و بدین روزگار سیاه نشانده‌اند.» (کرمانی، بی‌تا: ۱۲۸) بر همین اساس او در موارد متعدد تاریخ ایران پس از اسلام را دوران عقب‌ماندگی و بدبختی ایرانیان توصیف می‌نمود تا جایی که بیان و توصیف واقعی خرابی و خسارت ناشی از این دوران هزار و دویست ساله را غیرممکن می‌دانست. (همان، ۱۴۳)

به همین علت او از ایران اسلامی و تمامی دستاوردهای علمی و فرهنگی آن، تنها به لشکرکشی‌ها و تاخت‌تازهای حاکمانی چون دیالمه، صفاریان، سامانیان، غزنویان و مانند آنان تا دوران حاضر در آثارش اکتفا کرده‌است. (همان، ۱۸۶) در واقع می‌توان گفت نگاه مثبت روشنفکران باستان‌گرا به یکی از عناصر هویتی یعنی ایرانی‌ت و ضدیت با عنصر دیگر آن یعنی اسلام عامل مؤثری در نادیده گرفتن دستاوردهای علمی و فرهنگی ایران دوره اسلامی بود. چرا که هویت و پیشینه علمی و فرهنگی این دوره از تاریخ ایران با دو عنصر اصلی اسلامی و ایرانی ممزوج شده و قابل تفکیک نبود.

نقش استعمار و شرق‌شناسی در نگرش منفی روشنفکران به پیشینه علمی ایران دوره اسلامی

رابطه و تعامل شرق‌شناسی و استعمار از جمله موضوعات مهمی است که همواره مورد توجه محققین قرار داشته‌است. از جمله بسیاری از آنان معتقدند که دانش شرق‌شناسی به یک دانش صرف برای سیاست استعمارگرایانه غربیان تبدیل شده است (WOOD, ۲۰۰۶: ۱۹۹) و از همین رو شرق‌شناسی را از جلوه‌های استیلا و سلطه‌جویی استعمار غرب و خلق گفتمان شرق‌شناسی را انعکاسی از قدرت سیاسی استعمار دانسته‌اند. (سعید، ۱۳۷۱: ۱۶) به این معنا که همراه با گسترش استعمار، مطالعه‌ی تاریخ، فرهنگ و تمدن و تمامی جلوه‌های گوناگون شرق به‌ویژه جهان اسلام از سوی غربیان، شبکه‌ای از دانش را تشکیل داد که در طی آن جهان غرب کوشید تصویری از شرق را آن‌گونه که خود می‌بیند و می‌خواهد بسازد و به آن تحویل دهد. این در حالی بود که بسیاری از روشنفکران جهان سوم از جمله ایران نخستین آشنایی‌های نظام‌مند و علمی خود با تاریخ و فرهنگ کشور خویش را تنها از طریق آثار شرق‌شناسان غربی کسب کردند. به‌طوری‌که دکتر شریعتی معتقد است که تاکنون علم، مذهب، فلسفه، تعلیم و تربیت و ادبیات و هنر و بسیاری از امور دیگر را غرب به روشنفکران ما شناسانده‌است. (شریعتی، بی تا: ۴۵) این در حالی بود که تجاوزگری‌های استعمار غرب در سرزمین‌های اسلامی به شیوه‌ای روشن، آشکار و مستقیم در جهت سرکوبی نیروی اقتصادی، سیاسی و به‌ویژه فرهنگی آن‌ها قرار داشت. یکی از دلایل مهم این رخداد را باید در دشمنی تاریخی و دیرپای غرب با اسلام و مسلمانان دانست. در واقع گرایش بنیادی استعمار به رهبری اندیشه‌گران عصر روشنگری، خاموشی در برابر شکوه و عظمت علمی و فرهنگی و سیاسی گذشته‌ی اسلام و نارواگویی نسبت به آن‌چه رنگ تمدن و فرهنگ اسلامی داشت، بوده‌است. (حائری، ۱۳۹۴: ۱۱۴) اگرچه در این میان گرایش‌هایی تا اندازه واقع‌گرایانه نیز نسبت به شناخت اسلام و فرهنگ و تمدن آن به چشم می‌خورد اما هرگز جنبه فراگیر نداشته‌است. (همان، ۱۱۳)

دستاوردها و پیشینه ایران دوره‌ی اسلامی نیز به‌عنوان بخشی مهم از تمدن اسلام از این قاعده مستثنی نبود. تأثیر آرا مستشرقین بر رویکرد منفی روشنفکران دوره‌ی قاجار بیش از همه در تأکید آنان

بر تاریخ ایران باستان و ضدیت با اسلام خلاصه می‌شد. نگاهی گذرا به تألیفات مستشرقین درباره ایران دوره‌ی اسلامی به‌ویژه قرن نوزدهم میلادی آشکار می‌سازد که آنان تا چه اندازه شیفته‌ی دوران پیش از اسلام بوده‌اند. یکی از دلایل این شیفتگی نیز ضدیت و تقابل آنان با اسلام و هرآن چیزی که رنگ و بوی اسلامی داشت، بود. در واقع نخستین نویسندگان غربی نظیر گوینو، منتسکیو، جان ملکم، دوپرون و مانند آن‌ها کسانی بودند که عمدتاً از اسلام و ایران عصراسلامی با کینه و نفرت یاد کرده و در مقابل، به ستایش از ایران باستان می‌پرداختند. از این رو برخی بر این باورند که نخستین نشانه‌های گفتمانی که ورود اسلام به ایران را یک گسیختگی و انحطاط در همه حوزه‌ها از جمله در زمینه‌ی علمی و فرهنگی قلمداد می‌کند نه در منابع ایرانی، بلکه باید ردپای آن را در آثار نویسندگان و مستشرقین غربی جستجو کرد. (ضیا ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۴۴) برای نمونه منتسکیو، اسلام را عامل بدبختی و عقب‌ماندگی ایرانیان دانسته و معتقد بود: «درگذشته دیانت زرتشت، باعث رونق و سعادت ایران گردید و از آثار ناگوار استبداد جلوگیری کرد، ولی امروز مذهب اسلام باعث عقب‌افتادگی ایران شده‌است.» (منتسکیو، بی‌تا: ۶۷۱) کنت گوینو نیز با تأکید بر نژاد ایرانی در مقابل نژاد سامی بر برتری ایران باستان بر ایران دوره‌ی اسلامی تأکید داشته‌است و می‌نویسد: «ایران باستان بالاترین مظهر اخلاق پاک انسان‌هاست. اخلاقی که پیش از رسوخ روش‌های سامی در جهان حکم‌فرما بوده‌است.» (ناطق، ۱۳۶۴: ۵۲. سرجان ملکم از دیگر مستشرقین غربی است که آرا او در نگرش روشنفکران به اسلام و ایران دوره‌ی اسلامی تأثیر بسیاری داشته‌است. او دیدگاه خصمانه‌ای نسبت به اسلام داشت و ایران دوره‌ی اسلامی و تاریخ و فرهنگ آن نیز به‌دلیل پیوستگی عمیق با اسلام از این قاعده مستثنی نبود. از نگاه او تا ملت‌های آسیایی زیر سلطه‌ی اسلام بودند امکان نداشت به پیشرفت و آبادانی ملل اروپا دست یابند. او هم‌چنین در کتاب «تاریخ ایران» خود مدعی شد که: «حتی یک نمونه در بیش از دوازده قرن یافت نمی‌شود که ملت مسلمانی در مراتب تمدن به جایگاه بلندی رسیده باشند.» (ملکم، ۱۳۶۲: ۴۵۱) او در زمره‌ی نخستین ایران‌شناسان غربی است که در تدوین تاریخ جامع ایران، ادوار تاریخی این سرزمین را به دو مقطع ایران باستان و دوران اسلامی تقسیم کرده و از این راه به تدریج زمینه دوگانگی تاریخ فرهنگ و تمدن ایران را فراهم آورده و با ستایش از دوران باستان و ترسیم

چهره‌ای نامطلوب از ایران دوره اسلامی، در آراء روشنفکران تأثیرات بسیاری توانسته است باقی گذارد. (طرفداری، ۱۳۹۷: ۳۱)

دومین تأثیر غرب در رواج‌گرایی‌های باستان‌گرایانه و تأثیر آن در نفی میراث علمی ایران دوره‌ی اسلامی را باید در کشفیات گوناگون مستشرقین غربی از تاریخ و فرهنگ ایران باستان، که پیش از آن برای ایرانیان ناشناخته بود، جستجو کرد. در واقع تاریخ ایران باستان که بخش عمده‌ی آن در دوران اسلامی ناشناخته یا در اساطیرگم بود، به‌ویژه در قرن نوزدهم میلادی با کوشش‌های باستان‌شناسان غربی کشف شد. (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۸۸) از میان مهم‌ترین غربیانی که در این زمینه کوشش‌های فراوانی نمودند می‌توان به آنکتیل دوپرون اشاره کرد. تاجایی که به گفته ادوارد براون افتخار کشفیات که درباره کیش و زبان زرتشتیان قدیم ایرانیان به عمل آمده بیش‌تر متعلق به ایشان است. (براون، ۱۳۵۱: ۱۲۸) چنان‌چه وی را «کاشف اوستا» می‌نامند. (متی و کدی، ۱۳۷۱: ۴) آدمیت نیز بر این عقیده است که تحقیقات شرق‌شناسان فصل جدیدی درباره‌ی تاریخ ایران پیش از اسلام باز کرد. برای نمونه هنری را ولفنسون بود که کتیبه بیستون را رمزگشایی نمود و خواند و به این صورت نقش مهمی در آشنایی ایرانیان با تاریخ ساسانیان ایفا کرد. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۳) برادرش، جرج راولینسون، نیز در تدوین تاریخ ایران باستان به خصوص کشف و معرفی سلسله اشکانیان تأثیر قابل توجهی داشته‌است. از جمله آثار مهم او در این زمینه می‌توان به کتاب "سرگذشت پارت" که در سال ۱۸۹۳ م به چاپ رسید اشاره کرد. (Rawlinson: ۱۸۹۳) رودی متی این تلاش‌ها را خمیرمایه‌ی آرای اروپایی درباره ایران پیش از اسلام دانسته که درگرایش و آشنایی روشنفکران به ایران باستان نقش مؤثری ایفا نموده‌است. (Matthee: ۲۰۱۰: ۴۵۱) اگر چه نمی‌توان نقش کشفیات مهم شرق‌شناسان غربی را در روشن ساختن بخش مهمی از تاریخ و هویت ایرانیان منکر شد، با این حال نباید فراموش کرد که بسیاری از این تلاش‌های علمی در راستای اهداف استعمار و دشمنی غرب با اسلام و تاریخ و فرهنگ و تمدن کشورهای اسلامی از جمله ایران قرار داشت. و زمینه‌ساز گرایش افراطی روشنفکران به ایران باستان و در نتیجه رویکرد منفی برخی از آنان به تاریخ و فرهنگ ایران دوره‌ی اسلامی گردید.

نتایج تحقیق:

دستاوردها و پیشینه‌ی علمی و فرهنگی ایران پس از اسلام با وجود برخورداری از غنا و گستردگی و نیز نقش تعیین کننده‌ی آن به‌عنوان عاملی مؤثر در ایجاد خودآگاهی و تقویت حس اعتماد به نفس برای پیشرفت و ترقی در جامعه بحران زده دوره‌ی قاجار، نه تنها با بی‌اعتنایی روشنفکران دوره‌ی قاجار مواجه گردید، بلکه در مواردی به نفی و ضدیت با تمامیت میراث علمی و فرهنگی این دوره نیز انجامید. مواجهه روشنفکران با غرب به‌صورت‌های گوناگون بر این نگرش منفی روشنفکران نسبت به هویت ایرانی-اسلامی تأثیر به‌سزایی داشت. شیفتگی آن‌ها نسبت به تمدن غرب که از پیامدهای مهم آن نفی هویت بومی و دستاوردهای فرهنگی مرتبط با آن بود، از جمله این تأثیرات است. گرایش افراط‌گرایانه به ایران باستان، نیز یکی از عوامل تأثیرگذار در رویکرد منفی ایشان به هویت بومی به‌شمار می‌آمد. در این گرایش، ضدیت با اسلام به‌عنوان عنصر «غیر» و «دیگری»، در داشتن مواضع منفی آنان به ایران دوره اسلامی و میراث علمی و فرهنگی آن دوران تعیین کننده بوده‌است. از سوی دیگر گرایش روشنفکران به علم جدید که تقابل یا تضاد میان علوم قدیم و جدید از جمله نتایج آن بود نیز در بی‌اعتباری بسیاری از دستاوردهای علمی ایران دوره اسلامی، به‌ویژه علوم متأثر از آموزه‌های اسلامی، نقش مهمی ایفا کرد. و سخن آخر آنکه صرف‌نظر از عقب‌ماندگی‌های فراوان در دوره‌ی قاجار، به‌ویژه در حوزه علمی و فرهنگی در مقایسه با پیشرفت‌های علمی غرب، مواجهه با غرب و تأثیرپذیری از برخی مبانی فکری و تمدنی آن را باید زمینه‌ساز ایجاد رویکرد منفی روشنفکران این دوره نسبت به هویت ایرانی-اسلامی به‌شمار آورد.

منابع و مطالعات:

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵) فکر آزادی و مقدمه مشروطیت ایران، تهران: خوارزمی.
- ادیب زاده، مجید (۱۳۹۲) تبارشناسی تفکر علمی در ایران، تهران: الفبای فرهنگ.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۷۶) زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، تهران: نی

- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴) چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار؛ مجموعه مقالات، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- ----- (۱۳۷۵) رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران، ج اول، تهران: سروش.
- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۱) مقالات فارسی، تهران: آوا.
- ----- (۱۳۵۷) الفبای جدید و مکتوبات، تبریز: احیا.
- ----- (۱۳۹۵) مکتوبات کمال‌الدوله و ملحقات آن، به اهتمام علی‌اصغر حقدار، باشگاه ادبیات.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷) اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام.
- ----- (۱۳۶۳) اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران: دماوند.
- ----- (۱۳۹۴) فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران: گستر.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۰) مدرنیته ایرانی؛ روشنفکران و پارادایم فکری عقب‌ماندگی در ایران، تهران: اجتماع.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۴) ما و مدرنیته، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- باربور، ایان (۱۳۶۲) علم و دین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۵۱) تاریخ ادبی ایران، ترجمه و حواشی از علی پاشا صالح و دیگران، تهران: امیرکبیر.
- پولاک، ادواردیاکوب (۱۳۶۱) سفرنامه پولاک "ایران و ایرانیان" ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- تحویلی، محمد علی (۱۳۳۷) نقد اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: گام.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۳) شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما، تهران: سروش.
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی هویت ایرانی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۹۴) نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- زرشناش، شهریار (۱۳۷۳) تأملاتی درباره جریان روشنفکری در ایران، تهران: برگ.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷) سنت و مدرنیته؛ ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار، تهران: روزانه.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۵۷) علم چیست، فلسفه چیست؟ تهران: انتشارات حکمت.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۱) شرق‌شناسی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

- شریعتی، علی (بی‌تا) چه باید کرد؟ تهران: حسینیه ارشاد.
- شرفی، محمد رضا (۱۳۸۰) جوان و بحران هویت، تهران: سروش.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶) پیدایش ناسیونالیسم ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جاسازی، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- طالبوف، عبدالرحیم بن ابوطالب (۱۳۱۹) سفینه طالبی یا کتاب احمد، اسلامبول: مطبعه خورشید.
- ----- (۱۳۱۲) رساله هیئت جدید فلاماریون، ترجمه، عبد الرحیم طالبوف، استانبول: مطبعه اختر.
- ----- {بی‌تا} مسالک المحسنین، گردآورنده، محمد رضانی، نشر خاور.
- عبدالهادی، حائری (۱۳۶۷) نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۱) "تاریخ نویسی باستان‌گرا و ناسیونالیستی در ایران عصر قاجار" فصلنامه مطالعات تاریخ ایران دوره اسلامی. شماره اول، تبریز.
- کرمانی، آقاخان {بی‌تا} رساله سه مکتوب، به کوشش بهرام چوبینه، بی‌جا.
- ----- {بی‌تا} صد خطابه، ویراستار، دکتر محمد جعفر محجوب، بی‌جا: شرکت کتاب.
- فرای، ن. ریچارد (۱۳۸۸) عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹) دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، تهران: مرکز.
- کچویان، حسین (۱۳۸۴) تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد، تهران: نشر نی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۵) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
- گرشاسپ چوکسی، جمشید (۱۳۸۱) ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس.
- طرفداری، علی محمد (۱۳۹۷) "شرق‌شناسی اسلامی، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران" از کتاب ملی‌گرایی و تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی ایران نوین، تهران: امیرکبیر.
- متی، رودی، کدی، نیکی (۱۳۷۱) ایران‌شناسی در ایران و اروپا، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: هدی.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۹) آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، تهران: دانش و اندیشه معاصر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲) خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: انتشار.

- ملکم، جان (۱۳۶۲) تاریخ ایران، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران، فرهنگسرا.
- منتسکیو، شارل لوئی دوسکوندا {بی تا} روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۵) تأملی در مدرنیته ایرانی؛ بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، تهران، طرح نو.
- ناطق، ناصح (۱۳۶۴) ایران از نگاه گوینو، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ناظم الدوله، ملکم (۱۳۸۱) رساله‌های میرزاملکم خان ناظم الدوله، گردآوری حجت‌الله اصیل، تهران، نو.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸) پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، تهران، انتشار.
- وحید، فریدون (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران، سمت.
- هلزی هال، ل. و (۱۳۹۱) تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سخن.

مآخذ انگلیسی

- Matthee Rudi (2010). "The Imaginary Realm: Europe's Enlightenment Image of Early Modern Iran." *Comparative Studies of South Asia Africa and the Midd... East* 30.
- Mangol Bayat (1974). *Mirza Aqa Khan Kermani: A Nineteenth Century Persian Nationalist*. *Eastern Studies* 10 (1) : 36 – 59
- Williams Patrick, Chrisman Laura (1994). *Colonial Discourse and Post – Colonial Theory: A Reader*, New York: Columbia University.
- Abdollahi Matanaq Ghaffar (2013). *The Role of Istanbul Iranians in the Development of Pan – Islamism Ideology* (Case Study: Mirza Agha Khan Kermani, Sheikh Ahmad Rouhi) *Asian Culture History: Vol, 5, No . 2*
- Schaffer Simon (1986). "Scientific Discoveries and the End of Natural Philosophy " *Social Studies of Science*, 16 .
- Roger Trigg (1993). *Rationality and Science* (Oxford: Blackwell)
- Bayat-Phillip, Mangol (1981). "Tradition and change in Iranian religious thought", in: *Continuity and change in Modern Iran*. Eds by E. Bonine and Nikkii Keddie. Albany: State University of New York Press.
- George Rawlinson (1893). *The Story of Parthia*, London, T. Fisher Unwin.
- Wood, Michael, (2006) , EDWARD SAID, *Proceedings of the American Philosophical Society*, Philadelphia.